

لطایف قرآنی



موسی برسیاه

مقدمه

قرآن دریای بیکرانی از علوم است، که انتها ندارد و می تواند دانش پژوهان و دانشجویان را سیراب نماید. موضوعات و مطالب قرآن کریم به رشته های زیادی تقسیم می شود که برخی از آنها عبارتند از:

الف. عقاید؛

ب. قوانین و مقررات؛

ج. مطالب اخلاقی؛

د. داستانهای آموزنده.

قرآن در متن زندگی مسلمانان چنان نفوذ کرده که حتی در ادبیات آنان: مَثَلهای روزمره، اشعار و

حکایات جایگاهی در خور یافته

است

در بحار الانوار^۱ آمده است: «قَالَتْ عَجُوزٌ مِنَ الْأَنْصَارِ لِلنَّبِيِّ ﷺ: أَدْعُ لِي بِالْحِجَّةِ فَقَالَ ﷺ: إِنَّ الْحِجَّةَ لَا يَدْخُلُهَا الْعُجْرُ، فَبَكَتِ الْمَرْأَةُ فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ وَقَالَ: أَمَا سَمِعْتِ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَنْكَارًا﴾»^۲

پیرزنی از انصار از رسول اکرم ﷺ خواست که دعا کن من اهل بهشت باشم! حضرت فرمود: پیرزنها به بهشت نمی روند! آن زن به گریه در

۱. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۹۵، چاپ جدید.

۲. واقعه/۳۵ و ۳۶.

سپس ابو زیاد درخواست کرد که نام فرزندش نیز در دفتر نام ایتم نوشته شود. زیاد بن عبدالله گفت آن را هم می نویسم. هر که را تو پدری، یتیم است.

۳. سلاماً

مهدی عباسی، سومین خلیفه عباسی بود. او پسر منحرفی به نام ابراهیم داشت که به حضرت علی علیه السلام کینه خاصی داشت. وی روزی نزد مأمون، هفتمین خلیفه عباسی آمد و به او گفت:

در خواب، علی علیه السلام را دیدم که با هم راه می رفتیم تا به پلی رسیدیم. او مرا در عبور از پل، مقدم داشت. من به او گفتم: تو ادعا می کنی که امیر بر مردم هستی؛ ولی ما از تو به مقام امارت و پادشاهی سزاوارتریم. او به من پاسخ کامل و رسایی نداد.

مأمون گفت: آن حضرت به تو چه پاسخی داد؟ ابراهیم گفت: چندبار به من سلام کرد و گفت: سلاماً... سلاماً. مأمون گفت: او تو را نادانی که

آمد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله خندید و فرمود: مگر قول خداوند متعال را نشنیدی که فرمود: ما آنها را آفریدیم و باکره قرار دادیم.»

۱. پیشنماز و اعرابی

یکی در نماز، سوره نوح را پس از حمد می خواند. در همان آیه اول **﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا﴾**^۱ «ما نوح را فرستادیم»، باز ماند و بیش از آن به یاد نیاورد. اعرابی که حوصله اش سر رفته بود، گفت:

اگر نوح نمی رود دیگری را بفرست و ما را باز رهان.

۲. اگر تو پدری...

منصور دوانقی به زیاد بن عبدالله مبلغی داد تا آن را در میان افراد نابینا و یتیم تقسیم نماید. ابو زیاد تمیمی که انسان طمعکاری بود، گفت: نام مرا در میان نابینایان بنویس! زیاد بن عبدالملک گفت: باشد می نویسم؛ چرا که خداوند می فرماید: **﴿فَأَنهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾**^۲ «به درستی که چشمهای ظاهر نابینا نمی شود، بلکه دلهایی که در سینه هاست کور می شود.»

۱. نوح ۱/

۲. حج ۴۶/

طاعون گرفتار شدند. در این هنگام «ولید بن عبدالملک» تصمیم گرفت که از آنجا خارج شود. به او گفتند: مگر سخن خدای بزرگ را نشنیده‌ای که می‌فرماید:

﴿قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنْ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ، وَإِذَا لَا تَمْتَمُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱
 «بگو اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید، سودی به حال شما نخواهد داشت و در آن هنگام جز بهره کمی از زندگانی نخواهید گرفت.»

ولید گفت: من فقط همان بهره کم را می‌خواهم نه چیز دیگر!
 عر آیا گریه؟

هنگامی که «عبدالله بن مطرف» در گذشت، پدرش با لباسهای نو و در حالی که خود را معطر کرده بود در برابر مردم ظاهر شد. در این حال بستگانش بر او خُرده گرفتند که: عبدالله مرده است و تو این گونه در میان

قابل پاسخ نیستی، معرفی کرده است، چرا که قرآن در توصیف بندگان خاص خود می‌فرماید: ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾^۱

«بندگان [خاص خداوند] رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می‌روند و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند [و سخنان نابخردانه گویند]، به آنها سلام می‌گویند [و با بی‌اعتنایی و بزرگواری می‌گذرند].»

۴. کدام سوره؟

از شخصی پرسیدند: کدام سوره برای تو شگفت‌انگیز است؟ گفت: سوره مانده!^۲ پرسیدند: کدام آیه؟ گفت: آیه ﴿ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَسْتَمْعُوا﴾^۳ «بگذار آنها بخورند، و بهره گیرند!» گفتند: دیگر کدام آیه؟ گفت: آیه: ﴿...ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمَنِينَ﴾^۴ «داخل این باغها شوید با سلام و امنیت.» باز گفتند: پس از آن، کدام آیه را دوست داری؟ گفت آیه: ﴿وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ﴾^۵ «و هیچ گاه از آن اخراج نمی‌گردند.»

۵. همان اندک

روزگاری مردم دمشق به بیماری

۱. فرقان / ۶۳.

۲. سفره آراسته از غذا.

۳. حجر / ۳.

۴. همان / ۴۶.

۵. همان / ۴۶.

۶. احزاب / ۱۶.

ما آمده‌ای؟!

به پروردگارش ایمان داشت و خداوند

از او پرسید:

﴿أَوَلَمْ نُؤْمِنْ﴾ «مگر ایمان

نیاورده‌ای؟»

ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: ﴿بَلَىٰ وَلَكِنَّ

لِيُظَمِّنَ قَلْبِي﴾^۲ «چرا، ولی می‌خواهم

قلبم آرامش یابد.»

۸. ترتیب نشستن

در مجلس جشن شاهانه‌ای مردم

یکایک وارد می‌شدند و هر کس سعی

می‌کرد نزدیک پادشاه بنشیند. در این

هنگام «نصرالله» نامی کنار پادشاه

نشسته بود که «فتح الله» نامی وارد شد و

خواست بین او و شاه بنشیند. در این

هنگام نصرالله گفت: خداوند در قرآن

مجید ترتیب نشستن ما را معلوم کرده

است، آنجا که فرمود: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ

وَالْفَتْحِ﴾^۳ پس باید بعد از من بنشینی!

مطرف گفت: آیا باید گریه کنم، در

حالی که پروردگارم به سه ویزگی مرا

وعده داده و این ویزگیها برای صابران

است. خداوند می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ إِذَا

أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَ

أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْتَدُونَ﴾^۱ «کسانی که هرگاه

مصیبتی به ایشان می‌رسد می‌گویند: ما

از آن خداییم؛ و به سوی او باز

می‌گردیم اینها همانان هستند که الطاف

و رحمت خدا شامل حالشان شده و

آنها هدایت یافتگان هستند.»

آیا باز هم بعد از این باید گریه

کنم؟ سپس این مصیبت بر بستگان وی

آرام شد.

۷. اطمینان قلبی

همسایه «اصمعی» از او چند

درهم قرض کرد. روزی اصمعی به او

گفت: آیا به یاد قرضت هستی؟

همسایه گفت: بله، آیا تو به من

اطمینان نداری؟

اصمعی گفت: چرا، مطمئنم؛ اما

مگر نشنیده‌ای که حضرت ابراهیم علیه السلام

۱. بقره/۱۵۶ و ۱۵۷.

۲. بقره/۲۶.

۳. نصر/۱.